

## ملالی جويا: "مشهورترین زن افغان"

مطلبی تحت عنوان "ملالی جويا: بتی که در فریمانت فرو ریخت" در سایت انترنتی "پیام مجاهد"، که نمیدانم دیگر چی پیامی بعد از آن همه وحشت و خون در دهه ۹۰ میلادی، امروز برای مردم ما دارند، به چشم افتاد. قابل یادآوریست که نگارنده این سطور در گردهمایی که به افتخار خانم جويا در فریمانت کلیفورنیا ترتیب داده شده بود، اشتراک داشتم. گرچی گفتنی های زیادی موجود است، ولی به هیچ وجه نمیخواهم با اشخاصی و یا جناح هایی که ماهیت اصلی شان به همگان روشن است، طرف واقع شوم. فقط مهم است تا حقایق به همگان روشن گردد. بنا تصمیم گرفتم که گزارش مختصری راز دو محفلی که به افتخار خانم جويا در پوهنتون برکلی و فریمانت به تاریخ شانزدهم ماه مارچ ۲۰۰۶ تدویر یافته بود به دور از یک ذهنیت قبیله نی، سمتی، مذهبی و گروهی خدمت تان تقدیم دارم.

زمانی که خبر آمدن ملالی جويا را به پوهنتون برکلی از طریق انترنت خواندم، تصمیم گرفتم او را ملاقات کنم. از مدت زمانی آرزومند چنین روزی بودم. نمیدانم شاید علت علاقمندی من به خانم جويا جسارت بی پایان وی در بیان حقایق از زبان یک زن افغان باشد و یا شاید هم به دلیلی باشد که من هم مربوط به همان نسلی هستم که به تعبیر خانم جويا میشود نسل جنگ، نسل درد، نسل دود و باروت نامید. با ورد به سالون کنفرانس های پوهنتون برکلی، عده ای زیادی به شمول محصلان و استادان پوهنتون بی صبرانه منتظر خانم جويا بودند. از جمله در حدود ۲۰ تن از افغانهای شهر برکلی و حومه نیز اشتراک داشتند که میتوان از نویسنده و روزنامه نگار آقای تمیم انصاری و رئیس دپارتمنت مطالعات شرق نزدیک پوهنتون برکلی آقای ولی احمدی نام برد.

در شروع محفل دو تن از نمایندگان شورای شهری برکلی به نمایندگی از شهردار شهر برکلی به ملالی جويا خوش آمدید گفتند. بعداً معاون پوهنتون برکلی به نمایندگی از رئیس پوهنتون تحفه ای را که عبارت از یک نشان طلائی که در آن سمبول ایالت کلیفورنیا حک شده بود به خانم جويا تقدیم کرد. خانم جويا در جریان سخنرانی اش خواهان دموکراسی واقعی، حقوق بشر، و حقوق زن در افغانستان شد. او آشکارا از جنگسالاران و قاچاقبران مواد مخدر که به زور سلاح و پول به پارلمان راه یافته اند نام برد و سیاست غلط امریکا را با روی صحنه آوردن دو باره جنایت کاران ائتلاف شمال بر ضد منافع مردم افغانستان خواند.

در ختم محفل از طرف یک خانم فعال حقوق زن با خانم جويا معرفی شدم. زیاد خسته به نظر میرسید وقتی پرسیدم "امروز بسیار مصروف بودید؟" با لبخندی گفت "بلی، ولی هنوز محفل افغانهای ما مانده است". میدانستم که برنامه بعدی از طرف انجمن زنان افغان در فریمانت کلیفورنیا که بنام کابل خورد مشهور است، تنظیم و ترتیب شده بود.

با در نظر داشت حقیقت تلخ جنگ ۲۵ ساله، یک طیف وسیع از مردم ما با تمایلات و گرایشات مختلف قومی، مذهبی، قبیله نی و جناحی به کشور های مختلف مهاجر شدند، شهر فریمانت نیز تعداد قابل ملاحظه نی از مهاجران افغان در امریکا را در خود جا داده است. نبود فرهنگ گفتن، جلوگیری از بیان افکار و اندیشه جناح مخالف با هر ابزار ممکن

و ذهنیت قبیله‌ئی باعث برخورد های بعضاً خونین بین مهاجرین شده است. حتی یک قصه، یک رمان نیز میتواند آتش تضاد های قومی، مذهبی و قبیله‌ئی را روشن سازد. خوب به خاطر دارم که سال گذشته زمانی که نویسنده کتاب مشهور "گدی پران باز" آقای خالد حسینی میخواست بخش هایی از کتابش را در محفلی در شهر فریمانته به خوانش بگیرد، از طرف یک عده معلوم الحال که خودشان یا همفکران شان افغانستان را ویران کردند، به جرم اینکه گویا کتاب گدی پران باز افغانستان را بدنام ساخته است، سخت تهدید و توهین شد که خانم نویسنده با مراجعه به پولیس منطقه توانست جان آقای حسینی را به مشکل نجات دهد. با در نظر داشت حقایق بالا همه ما به شمول خانم جويا میدانستیم که سخنرانی خانم جويا در فریمانته خالی از مشکل نخواهد بود. زمانی که به طرف شهر فریمانته روان بودم به آسمان نگاه کردم، در کنار ابرهای سفید چند ابر سیاه نیز در مسیری که من روان بودم در حرکت بودند. وقتی داخل سالون سنچری هاوس شدم، تقریباً همه چوکی های سالون پر بود. حوالی ساعت ۸ شام تقریباً در شروع محفل، در حدود ۲۰ تا ۲۵ نفر یک گروپ مردان بین سنین ۲۰ تا ۳۰ داخل سالون شدند. خوش به نظر نمی خوردند. با آمدن شان فضای تلخ و دردآلود دهه ۹۰ شهر کابل را احساس کردم و دلم میخواست خاموشانه گریه کنم. در آغاز محفل خانم ذکیه کهزاد ملالی جويا را به مهمانان معرفی و خوش آمدید گفت.

زمانی که خانم کهزاد ملالی جويا را یک خانم قهرمان و شجاع خواند، یک خنده تمسخرآمیز که تربیت ناقص خنده کننده را نشان میداد از عقب سالون شنیده شد و فضای محفل را برهم زد. دفعتاً چند تن در عقب سالون شعار هایی را که نمیدانم تا هنوز در کجای شان پنهان کرده بودند، بلند نمودند. در این هنگام سخنان ملالی جويا شنیده شد که میگفت "لازم نیست دست های تانرا به درد بیاورید، شما میتوانید آن شعار ها را بیاورید و به روی سٹیژ نصب کنید." در یکی از شعار نوشته شده بود "ملالی جويا! راوا! کمونیزم چی از نوع روسی یا چینائی دشمن مردم ماست!" یک دوست امریکائی که کنارم نشسته بود پس از آنکه ترجمه آن شعار را برایش گفتم با تعجب پرسید "آیا اینان تا هنوز نمیدانند که دیگر کمونیزمی وجود ندارد؟" با اعتراض چند خانم میزبان محفل دوباره به شکل عادی برگشت و خانم جويا فرصت یافت تا سخنرانی را آغاز کند. جويا از درد مردم ما که اسیر چنگال اهریمن های جنگ سالار اند، سخن گفت. از چور و چپاول کمک های خارجی توسط جنایت کاران و چپاولگران بنیادگرا و غربگرا حرف زد. او به بسیار آرامی و احساس عالی سخن میگفت. زمانی که او از بی عدالتی، زورگوئی و مردسالاری در مقابل زنان و مادران سخن میگفت، متوجه شدم که چند مادری که در مقابلم نشسته بودند به آرامی گریه میکردند انگار قصه زندگی شانرا از یک فرزند شان میشنیدند.

بعد از ختم سخنرانی خانم جويا، وقتی که نوبت به بخش پرسش و پاسخ برنامه رسیده بود فضای محفل دوباره برهم خورد. زیرا هستند کسانی که بنابر قحط فرهنگ به عوض سوال به بیانیه دادن شروع میکنند. کاملاً بدین منوال، یکتن از همفکران مسعود یا سیاف یا گلبدین یا عبدالعلی مزاری یا دوستم یا ملا عمر و یا نمیدانم کدامین جنایتکار دیروز و دموکرات امروز، به بهانه اینکه سوالی دارد از جایش برخاست و با اکت های خادی جهادی ادعا میکرد که ملالی جويا عضو سازمان راواست و او میتواند ثابت کند. فقط بدون درک این موضوع آشکار: که تو و یا هیچکس دیگر، این حق را ندارد که فضای محفلی را که میتوانست آشکار کننده حقایق زیادی برای مردم دور از وطن ما باشد مختل سازد و به خانمها و آقایان اشتراک کننده بی حرمتی کند!

طبعاً انتظار احترام داشتن به انسان و انسانیت از همفکران جلدانی که صد رقم جنایت و خیانت را در حق مردم ما روا داشتند کاریست عبث. با حرکت گستاخانه آقای "اثبات گر" فضای محفل بکلی برهم خورد. ملالی جويا در حالی که اکثریت مطلق حاضرین محفل دورادورش حلقه زده بودند، روی چوکی که در سنیژ قرار داشت نشسته بود و لحظه ای بعد بخاطر صرف نان شب از سالون خارج شد. چند دقیقه بعد دو تن از پولیس های منطقه که شاید هم از طرف یکنن از خانم های میزبان برایشان اطلاع داده شده بود، وارد سالون شدند. به مجرد ورود پولیس دیگر از آن اخلاص گرانی که حرکات و افکار شان جنگ های تباه کن کابل را به خاطر میاورد اثری دیده نمیشد. آقای "اثبات گر" که پیش از آمدن پولیس جسارت داشت تا نزدیک سنیژ آمده مکروفون را انگار که غنیمت جهادی باشد چنگ زده بگیرد، جانانه فرار کرده بود، گویی نوب شده باشد.

بعد از صرف نان شب، که دیگر شب از نیمه گذشته بود، محفل با صحبت مختصر خانم جويا و دکلمه شعری از طرف یکی از اشتراک کنندگان محفل که کتابی هم به خانم جويا هدیه کرد به پایان رسید.